

به نام خدا

فیلمنامه تیزر فرهنگی

نمایش ایرانی

۱۴۰۱۰۱۸ - نسخه ۱۰



ارمنا فیلم

1. داخلی. گاراژ. روز

مهدی و رضا که هر دو جوان هستند، دور یک میز نشسته‌اند. گاراژ فضایی شلوغ و پر از کارتن‌های بزرگ و کوچک است، اما از جزئیات کارتن‌ها و محتویات آن‌ها مطلع نیستیم. رضا پشت لپ‌تاپ است. مهدی با قفل کیفی که روی میز است ور می‌رود. ناگهان علی نزدیک میز می‌شود و دسته‌کاغذ منگنه‌شده‌ای را روی میز می‌کوبد.

علی

خب... یه بار دیگه برا آخرین بار مرور می‌کنیم...

مهدی (با استرس)

آقا من بازم میگما! لو بریم، می‌افتیم زندان!

رضا

این کارم نکنیم برا بدهیا می‌ریم زندان... خسروی امروز زنگ نزد؟

مهدی

از صبح سه بار زنگ زده!

علی

حواستونو جمع کنید این دیگه آخرین امیدمونه پول خسروی رو امروز ندیم فردا با مامور دم دره!

علی یک نسخه از کاغذها را به رضا و یک نسخه را به مهدی می‌دهد. مهدی با بی‌حوصلگی کیف را کنار می‌گذارد و کاغذها را ورق می‌زند. علی نخی که از بالا آویزان است را می‌کشد و چراغی که روی دیوار متمرکز است روشن می‌شود. حالا نقشه‌ای را که کشیده‌اند، می‌بینیم. نقشه یک پاساژ پر از مغازه، که همه بلوک‌ها بعد از دایره‌ای که دورشان کشیده شده، ضریب خورده‌اند و تنها یک بلوک که دورش دایره کشیده شده، باقی مانده است. روی دیوار یک خط زمان بزرگ نیز کشیده شده که اتفاقاتی روی این خط زمانی، با عکس‌هایی که به دیوار چسبانده شده، مشخص شده‌اند (شبهه نقشه یک عملیات). علی اولین کاغذ را ورق می‌زند و به پشت دسته‌کاغذ می‌برد و آن را در دست چپش می‌گیرد. با دست راست با چوب ظریفی که دستش است به عکس مرحله اول خط زمان روی دیوار اشاره می‌کند (عکس دو آدمک با کله‌های رونالدو و شواینشتایگر).

علی

آقای مهندس و مستر شواینشتایگر با لباس

مبدل "لاکچری" خارجی به سمت موقعیت

می‌رن!

2. خارجی. خیابان. روز

تصویر اسلوی آقای مهندس را می‌بینیم که در کنار مستر شواینشتایگر در خیابان قدم می‌زنند. همچنین کیف بزرگ سیاه‌رنگی در دست مستر است.

ایشون از متخصصان کمپانی آلیاتس آرنا هستن
و اومدن تا محصول اعجاب انگیزشون رو تقدیم
شما کنن!

آقای مهندس کیف را از مستر می‌گیرد و روی میز مغازه‌دار می‌گذارد.

5. داخلی. گاراژ. روز

علی

آقای مهندس با آرامش قفل کیف رو باز می‌کنه.

6. داخلی. مغازه. روز

قفل کیف باز نمی‌شود و آقای مهندس چند بار با قفل کیف ور می‌رود تا بالاخره باز می‌شود.

آقای مهندس

نگران نباشید قربان، الان باز میشه.

بالاخره قفل باز می‌شود و مهندس لبخند می‌زند.

7. داخلی. گاراژ. روز

علی

اینجا جاییه که آقای مهندس با هیجان از
محموله رونمایی میکنه!

8. داخلی. مغازه. روز

آقای مهندس کیف را به سمت مغازه‌دار می‌چرخاند. مغازه‌دار با صورتی بی‌روح به مهندس و مستر
خیره شده و هیچ واکنشی به حرف‌های مهندس ندارد.
کیف باز می‌شود. نور طلایی رنگی از کیف خارج می‌شود و به مرور کل صورت مغازه‌دار را در
برمی‌گیرد. اما مغازه‌دار هیچ واکنش خاصی ندارد و پس از چند ثانیه مغازه‌دار دست در کیف می‌کند
و وسیله را خارج می‌کند. وسیله یک صفحه نور متشکل از چراغ‌های LED است که نور طلایی ساطع
می‌کند.

مغازه‌دار

محصولشون اینه؟

آقای مهندس با شانه ضربه‌ای به شانه مستر می‌زند (به این معنا که تو چیزی بگو). مستر هل می‌شود.

مستر شواینشتایگر

ایش بین... این فن فن بایان مونشین! (ترجمه: من

هوادار بایرن مونیخم!)

مغازه‌دار با جابه‌جایی نگاهش از مستر شواینشتایگر به آقای مهندس، از آقای مهندس ترجمه طلب
می‌کند.

آقای مهندس

مستر شواینشتایگر می‌فرمایند که این آخرین
تکنولوژی روز آلمانه که الان تو دست شماست.
با این وسیله به راحتی میشه هر فیلمی رو
نورپردازی کرد! جدا فوق‌العاده!

9. داخلی. گاراژ. روز

رضا

حالا که مغازه‌دار اساسی تحت تاثیر قرار گرفته
میره که وسیله رو چک کنه...

10. داخلی. مغازه. روز

مغازه دار وسیله را دست می‌گیرد و با دقت نگاه می‌کند. صفحه‌ای پارچه‌ای است که حالا نور آژیر
ماشین پلیس را شبیه سازی می‌کند و نور آبی و قرمز روی چهره مغازه‌دار می‌افتد.

مغازه‌دار

بینم با این سیستم نورپردازی شما تا حالا فیلمی
هم ساختن؟

آقای روشن

خیالتون راحت قربان! با همین وسیله ۴۷ فصل
فیلم هشدار برای کبری ۱۱ رو نورپردازی کردن!
حتما نورهای ماشینای پلیس رو تو این سریال به
یاد دارید.

آقای روشن به محصول اشاره می‌کند که افکت ماشین پلیس را اجرا می‌کند.
مغازه‌دار وسیله را می‌چرخاند. پشت وسیله برچسب شکلی کمپانی آلیانتس‌آرنا را می‌بیند. می‌خواهد
روی آن دستی بکشد که آقای روشن وارد مغازه می‌شود.

11. داخلی. گاراژ. روز

علی

حالا نوبت منه! تو این مرحله دیگه مغازه‌دار
هیچ‌شانسی نداره!

12. داخلی. مغازه. روز

آقای روشن (علی) را می‌بینیم که وارد مغازه شده است (کلیشه‌ای‌ترین تیپ هنری را زده است. عینک
گرد، کلاه فرانسوی و شال گردن!). آقای روشن به مغازه‌دار سلام می‌کند و بلافاصله متوجه وسیله‌ای
که در دست اوست می‌شود.

آقای روشن

درست می‌بینم؟ این نور فِلِکسیبل برند آلیانتس
آرنائه؟

آقای مهندس

بله قربان و ایشون هم جناب شواینشتایگر
هستن نماینده این برند نام‌آشنا!
آقای روشن با مستر شواینشتایگر دست می‌دهد و با قدرت دستش را تکان می‌دهد.

آقای روشن

واقعا باعث افتخاره! هیچوقت فکر نمی‌کردم
همچنین برند باکیفیتی رو توی ایران بتونم پیدا
کنم. آه! کیفیت خالص و با اصالت آلمان!

دست آقای روشن روی LED ها کشیده می‌شود.

آقای روشن

این وسیله نورپردازی همونه که قابلیت کنترل
شدن با موبایل رو هم داره؟

آقای مهندس

درست حدس زدید قربان. خودشه! مستر
شواینشتایگر!

مستر شواینشتایگر لبخندزنان سر تکان می‌دهد و موبایلش را از جیب داخلی کتتش خارج می‌کند. با موبایلش نور وسیله را کنترل می‌کند و رنگ آن‌ها را مدام عوض می‌کند. مغازه‌دار برای اولین بار تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

ناگهان موبایل مستر شواینشتایگر زنگ می‌خورد و آهنگ "وطنم ای شکوه پابرجا..." از موبایلش پخش می‌شود. مستر شواینشتایگر هل می‌شود و گوشی از دستش می‌افتد. او به سرعت خم می‌شود و صدای موبایل را قطع می‌کند اما زمانی که بلند می‌شود سبیل مصنوعی‌اش کج شده است. رضا به مهدی نگاه می‌کند و با کف دست روی پیشانی‌اش می‌زند.

13. داخلی. گاراژ. روز

علی مرحله پیروزی را روی دیوار نشان می‌دهد.

علی

دیگه مغازه‌دار کاملا نقشه‌مونو باور کرده و ۲۰
تا LED سفارش داده!

14. داخلی. مغازه. روز

آقای مهندس، آقای روشن و مستر شواینشتایگر همگی لبخندزنان به مغازه‌دار نگاه می‌کنند و مغازه‌دار با تعجب به آن‌ها خیره شده است. مغازه‌دار متوجه سبیل کج شواینشتایگر می‌شود. دستش را به آرامی جلو می‌برد و سبیل و ریش شواینشتایگر را به آرامی جدا می‌کند. مغازه‌دار دستی به برچسب کمپانی می‌کشد و آن را به آرامی جدا می‌کند. زیر برچسب خارجی عبارت با افتخار ایرانی/ابتکار ارمیا هک شده است. آقای مهندس (رضا) سرش را پایین می‌اندازد. سکوت سنگینی حاکم می‌شود.

مغازه‌دار

اینو خودتون ساختین؟

مستر شواینشتایگر (مهدی)

ایشتایخن... بیخشید یعنی بله.

مغازه‌دار

جدا وسیله خوبیه... الان پیش‌پرداخت بدم تا
آخر هفته ۴۰ تا دستگاهو می‌تونین بهم
برسونین؟

علی با تعجب سرش را بالا می‌آورد و لبخند می‌زند.
مهدی و رضا (آقای مهندس) هم خوشحالی می‌کنند و در پوست خود نمی‌گنجند.

15. داخلی. گاراژ. روز

آقای خسروی جلوی گاراژ مشغول تحویل گرفتن چک از علی است. مهدی و رضا به همراه پنج جوان
دیگر مشغول آماده‌سازی محصولاتشان هستند. آن‌ها با خوشحالی یکی یکی به سراغ محصولاتشان
می‌روند. تصویر روی با افتخار ایرانی محصولات می‌ماند.